

حرم حضرت سلطان الشهداء

و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان الشهداء امة الله المحزونه فاطمه بیگم است * این ورقه مقدسهء شجره الهیه از بدایت جوانی در سبیل الهی ببلائی نامتناهی گرفتار گشت * اول مصیبت پدر پاک گهرش در اطراف بدشت بعد از مشقتهای عظیمه در بیابان در کاروانسرائی بزحمت بی‌پایانی در غربت و کربت و ناتوانی وفات نمود و این مخدّره یتیم گشت * چندی گرفتار بود تا آنکه بدرقه عنایت رسید و در ظلّ عفت و عصمت حضرت سلطان الشهداء در آمد و چون سلطان الشهداء ببهائی شهیر آفاق و دلداده دلبر رحمانی و سر گشته و سودائی بود و ناصر الدّین شاه در نهایت خونخواری و اعداء در کمین بودند هر روز سعایتی مینمودند و فتنه و آشوبی می‌انداختند * لهذا خاندان سلطان الشهداء روزی در حقّ او امین نبودند و همیشه مترصد شهادت او بودند و در نهایت اضطراب ایام بسر میبردند * خاندان مشهور ببهائی اعدا در نهایت ظلم و بیدادی حکومت در تعرّض نامتناهی پادشاه اقلیم در غایت خونخواری دیگر معلوم است که این خانواده ایام را چگونه بسر میبردند هر روز صدائی بود هر دم ضوضائی در هر نفس غوغائی * تا آنکه شهادت حضرت سلطان الشهداء بمیان آمد حکومت چنان

درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی بجزع و فزع آمد و جمیع اموال بتالان و تاراج رفت و آن خانواده به قوت ضروری محتاج شد *

فاطمه بیگم هر شب زار زار گریه مینمود و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود * چون نظر باطفال مینمود از آتش حسرت مانند شمع میگداخت ولی بشکرانه حضرت پروردگار میپرداخت که الحمد لله این مصائب و نوائب در سبیل نیر آفاق و در محبت کواکب اشراق است مظلومیّت خاندان حضرت سید الشهداء علیه السلام را بخاطر میآورد که بچه مصائب شدیده در راه خدا امتیاز یافتند * چون متذکر میشد قلبش پرواز مینمود که الحمد لله ما نیز با خاندان نبوت همدم و همراه شدیم * و چون تضییق بر خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا جمال مبارک امر بحضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد *

چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربّانی بر زبان میراند با وجود آنکه سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والدهاش فاطمه بیگم در نهایت تسلیم و رضا بود ابداً آه و فغان ننمود و ماتم نگرفت و کلمه ئی متأثرانه و متحسرانه بر زبان نراند *

این امة الله بی‌نهایت صبور و شکور و وقور بود ولی بوقوع مصیبت کبری و رزیّه عظمی صعود سراج ملاً اعلی صبر و قرار نماند اضطراب و احتراق بدرجه ئی رسید که دائماً مانند ماهی لب تشنه بر روی خاک می‌غلطید و جمیع اعضا در اضطراب و انقلاب بود * عاقبت مقاومت فراق نماند اطفال را وداع کرده بجوار رحمت کبری صعود نمود و بظلّ عنایت حضرت احدیّت بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت * علیها التّحیّة و الثّناء و علیها الرّحمة و البهاء و طیب الله ترابها بصیّب الرّحمة من السّماء و اکرم الله مثویها فی ظلّ سدرۃ المنتهی *